

حرکتهای اسلامی معاصر

خلاصه ای از حرکتهای اسلامی معاصر
و مبانی نظری تحلیلی
جنبشهای اجتماعی



المجمع الدولي للأمة الواحدة
INTERNATIONAL UNION OF UNIFIED UMMAH
اتحادیه بین المللی امت واحده

واحد فرهنگی و آموزش

اتحادیه بین المللی امت واحده

آدرس: قم، خ صفائیه، ک ۲۱، پ ۱۹

www.unified-ummah.com

مخالف هرگونه پیروی از ارزش‌های غربی بودند. بنابراین دوری جستن از مظاهر تمدن جدید و تاکید بر حفظ سنت‌ها هدف اصلی آنها بود. گروه دوم معتقد بودند که حفظ سنت‌های گذشته کافی نیست و پاسخی به تهدیدهای موجود نمی‌دهد. باید ابتدا ماهیت تمدن غرب را درک کرد و بجای آن الترناتیو (جایگزین) ارائه داد. پاسخ به تمدن غرب باید جامع و مثبت باشد. پس از شناخت تمدن غرب . اسلام رابه عنوان اساس تمدن و فرهنگ جدید ارائه کرد. بدین منظور لازم است به پیام اولیه اسلام رجوع کرد ه و ارتباط آن با عصر کنونی را پیدا کنیم. جنبش‌های اسلامی جدید ناشی از این گروه است. بنابراین جنبش‌های اسلامی یک عکس‌العمل صرف در برابر حکومت استعماری نیست ، بلکه باید آنرا در چارچوب آمال مثبت امت اسلامی برای بدست آوردن چیزی دانست که سلطه غرب آنرا از بین برد.

cyclical theory نظریه ادواری :

این نظریه از سوی هرایر دکم‌جیان در کتاب جنبش‌های اسلامی در جهان عرب مطرح شده است. او نظریه خود را بر اساس ترکیب نظریات اسلام‌گرایان و تجربه جوامع اسلامی با نظریه‌های جامعه‌شناسی غرب استوار ساخته است.

در پایان قرن ۱۹ سه استراتژی و حرکت عمده برای اصلاح جهان اسلام و عرب ارائه شد:

پیروی از تمدن غرب : یعنی تاکید بر اصلاح نظام اجتماعی سیاسی و اقتصادی و آموزشی جامعه اسلامی و عربی به تقلید از اروپاییان و به پیروی از اصول تمدن غربی. اندیشمندانی نظیر: رافع الطهطاوی ، یعقوب صنوع ، شبلی شمیم و طه حسین از این جمله بودند .

تجدید فکر دینی : که بازگشت به اسلام و منابع اولیه آن (قرآن و سنت) و الگو قراردادن شیوه پیامبر اسلام و خلفای راشدین را بهترین راه رفع مشکلات وضع‌های مسلمانان و جامعه اسلامی می‌دانستند. سید جمال الدین اسدآبادی (معروف به افغانی)، محمد عبده و رشید رضا از پیشگامان این راه بودند .

میهن پرستی و ناسیونالیسم : پیروان این راه که ابتدا در مصر و سپس در سوریه و امپراطوری عثمانی و بعدها در ایران ظهور کردند ملت و منافع ملت و وحدت ملی (عرب و ترک) را بهترین شیوه پاسخشگویی به ضعف و انحطاط جوامع موجود می‌دانستند . در میان اعراب نجیب‌عازوری ، ساطع الحصری ، در میان ترکان ، ضیاء گوک آلپ و تکین آلپ و در میان ایرانیان فتحعلی خان آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی از پیروان این استراتژی بودند .

بحث پیرامون راه حل‌های اول و سوم، از وسعت این درس خارج است؛ بدین خاطر ما بر استراتژی دوم یعنی تجدید فکر دینی و طراحان آن تاکید می‌کنیم.

۳- نظریه تجدید حیات اسلامی

نظریه پرداز اصلی در این رابطه ، خورشید احمد ، از رهبران جماعت اسلامی در پاکستان است. خورشید احمد طی مقاله ای جنبش های اسلامی قرن بیست را به نفوذ استعمار در جهان اسلام ربط می دهد. به گفته خورشید احمد سلطه استعمار چهار نتیجه عمده بر جوامع اسلامی در بر داشت :

الف : غیر مذهبی کردن جامعه در اثر سلطه استعمار و نفوذ آن : همه وجوه زندگی مسلمانان غیرمذهبی شد و پایه های معنوی جامعه روبه سستی نهاد.

ب : وابسته شدن به غرب: در جوامع اسلامی تحت استعمار نهادهای سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی جدید براساس تجربه غرب خلق شد که با نهادهای سنتی در تضاد بودند.

ج : قطب بندی کردن آموزشی : بر اساس نفوذ استعمار دو نوع آموزش در جوامع اسلامی ایجاد شد. یک نوع آموزش ملهم از غرب در برابر آموزش سنتی و مذهبی بوجود آمد. جامعه به دو گروه نخبگان مدرن تحصیل کرده جدید و رهبری سنتی قدیم تقسیم شد.

د : بحران رهبری : در نفوذ استعمار ، رهبری سنتی بطور سیستماتیک ضعیف شد و از بین رفت و نوعی رهبری سیاسی خارجی به جامعه اسلامی تحمیل گردید. این رهبری ، طرفدار غرب و از مردم خود بیگانه بود. بنظر شیخ احمد جامعه اسلامی در برابر این نفوذ استعمار و سلطه آن و عقب ماندگی و انحطاط جامعه عکس العمل نشان داد. برای نجات از این بحران و حل این مشکل چندین استراتژی مطرح شد.

استراتژی مدرنیسم : طرفداران این استراتژی مدعی بودند که زمانه عوض شده است و باید ارزشهای تکنولوژی و نهادهای سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی قدرت سلطه گر را گرفت و جامعه را به پیشرفت رساند.

استراتژی اسلامی : به نظر عده زیادی از مردم علل این اوضاع و احوال دوری جستن از اسلام است. در این رابطه دو گروه ظهور کردند. گروه نخست دارای یک موضع سنتی بودند و معتقد بودند که سنن اسلامی را باید حفظ کرد و تغییری در آن ایجاد نکرد. آنها هیچ گونه بدعت و تغییری را نمی پذیرفتند و

آغاز نهضت تجدد فکر دینی

سید جمال الدین اسدآبادی

بیشتر مورخین و خاورمیانه شناسان و محققان جوامع اسلامی بر این امر تاکید و توافق دارند که آغازگر و طراح استراتژی تجدید حیات اسلامی سید جمال بوده است . سید جمال منشاء جنبشهای فکری، اسلامی، اصلاحی، سیاسی و ملی در جوامع اسلامی در پایان قرن ۱۹ بوده است . در ایران حامی حرکت‌های ضد استعماری نظیر تحریم تنباکو و قیام علیه استبداد سلاطین قاجار به شمار می رفت . در دوران اقامت خود درامپراتوری عثمانی سلطان عبد الحمید رابه انجام اصلاحات تشویق می کرد و ترکها را در انجام این امر کمک کرد . او در شورای عالی آموزش عثمانی عضویت داشت اما سلاطین عثمانی و نیز مقامات مذهبی (شیخ الاسلام فهمی افندی) که وجود او را عامل حرکت‌های سیاسی و ضد استبدادی و اصلاحات فکری و دینی می دانستند او را از قلمرو عثمانی اخراج کردند . در ۱۸۷۱ سید به مصر رفت و در قاهره بود که به گفته بسیاری ثمر بخشترین اندیشه های سیاسی و فکری را ارائه داد و شاگرد و مریدان فراوانی از خود به جای گذاشت .

محمد عبده و رشیدرضا از جمله شاگردان او بودند و اندیشمندان غیر مذهبی نظیر: ادیب اسحاق، لویی صابونچی، شبلی شمیم و یعقوب صنوع از جمله مریدان او به شمار می رفتند ادیب اسحاق و سلیم نقاش به تشویق او مجله و روزنامه

”التجاره“ و سلیم عنجوری روزنامه ”مراه الشرق“ و ادیب اسحاق مجدداً روزنامه ”مصرالفتاه“

را به عربی و فرانسه منتشر کردند. سید از قیام افسران مصری به رهبری اعرابی پاشا در ۱۸۸۱ حمایت کرد و بدلیل اینکه وجود او عامل حرکت‌های سیاسی و فکری ضد استبدادی بود وی را از مصر اخراج کرد . او سپس به هند رفت و در آنجا نیز به کانون اندیشه های سیاسی و اصلاحی تبدیل شد. در هند با اندیشه نوگرایانه سر سید احمدخان مخالفت کرد و به دفاع از عقاید سنتی پرداخت . بعد از شکست قیام اعرابی پاشا، سید از هند اخراج گردید و به پاریس رفت و در آنجا بود که به کمک شاگرد خود محمد عبده نشریه عروه الوثقی را منتشر کرد . اولین شماره آن در مارس ۱۸۸۳ منتشر گردید و در مجموع هجده شماره از آن تا سپتامبر ۱۸۸۴ انتشار یافت . موضوع اصلی مطالب نشریه به بررسی سیاست

قدرتهای بزرگ در کشورهای اسلامی بویژه سیاست‌های انگلستان در مصر وهم چنین علل ضعف مسلمانان و برانگیختن آنها به اصلاح و اعتماد ملت‌های مسلمان اختصاص داشت. لحن ضد انگلیسی نشریه نشان از افکار انقلابی سیدجمال داشت. هدف نشریه در اولین شماره آن مبارزه باروحيه نامیدی مسلمانان اعلام شد. سید در مقاله ای تحت عنوان اسطوره قدرت انگلستان رابرسی کرد و این قدرت را دشمن اصلی مسلمانان می دانست که در پی نابودی اسلام است. همین لحن ضد انگلیسی نشریه باعث شدتا دولت فرانسه تحت فشار لندن آنرا تعطیل کند.

سید در پی این بود که حکم جهاد علیه انگلستان را از علما اسلامی بگیرد. در همین راستا از قیام مهدی سودانی علیه انگلستان و ادعای مهدویت او از نظر سیاسی حمایت می کرد. او در جریان اقامت خود در فرانسه به نظریات ارنست رنان

پیرامون اسلام و مسلمانان پاسخ گفت. رنان در جریان یک سخنرانی در دانشگاه سورلن گفته بود که اسلام با روح علمی و فلسفی مخالف است و اعراب نیز ذاتاً از فراگرفتن علم و فلسفه ناتوان هستند و این ایرانیها و یونانیها بودند که علم و فلسفه را به اسلام آوردند. سید جمال در پاسخ به او گفته بود که روح اسلام با فلسفه و علم موافق است و گذشته از آن در میان اعراب فیلسوفان مهمی نظیر ابن باجه، ابن خلدون و ابن طفیل وجود داشته اند.

میراث سید جمال رامی توان در چند نکته اساسی خلاصه کرد:

اعتقاد به توانائی ذاتی اسلام برای رهبری مسلمانان

مبارزه با روح تسلیم به قضا و قدر

بازگشت به منابع اصیل فکر اسلامی

تفسیر عقلی تعالیم اسلامی و فراگرفتن علوم از سوی مسلمانان

مبارزه بااستعمارو استبداد به عنوان نخستین گام در راه رستاخیز اجتماعی و فکری مسلمانان

آمیز بودن اقدام جمعی و یاخشونت بار بودن آن بستگی به عوامل متعدد دیگر دارد. ناراضیاتی افراد از نظام اجتماعی و سیاسی بخاطر عدم نفوذ اجتماعی آنها و محرومیت اقتصادی آنها است.

منتقدان به این نظریه می گویند که همه شرکت کنندگان دراعتراضات اجتماعی مثل دانشجویان جزو طبقات محروم نیستند و بطور مثال مشارکت در جنبش آزادی زنان ازسوی زنان منتفدی صورت می گرفت که از نظر اقتصادی در محرومیت بسر نمی بردند. بطور کلی طبقات متوسط بیشتر از طبقات محروم در جنبشهای اجتماعی شرکت میکنند. یکی ازمنتقدان میگوید که محرومیت نسبی درصد اندکی از علل پیوستن به جنبشهای اجتماعی اعتراض آمیز است.

۲- نظریه انتخاب حسابگرانه (rational choice theory)

بر اساس این نظریه انقلابات یا دیگر انواع اقدام جمعی و یا مشارکت مردم در جنبش های اجتماعی بخاطر احساس روانی محرومیت نسبی یا نگرانی برای اهداف اجتماعی صورت نمی گیرد. دلیل عمده شرکت افراد در اقدامات جمعی و جنبش های اجتماعی امید به کسب سود بیشتر و انگیزه های سود جویانه است. شرکت افراد در فعالیت های سیاسی نیز به همین دلیل است. منکور اولسون

نظریه پرداز اصلی در این مورد بوده است. بگفته او افراد در اقدامات جمعی گسترده شرکت نمی کنند مگر اینکه سود این مشارکت بیش از زیان آن باشد. پس منافع شخصی انگیزه اصلی مشارکت افراد در احزاب و جنبش های اجتماعی و انقلابی است. انحراف از این مدل ، زمانی صورت می گیرد که زور و سرکوب و قیدوبندهای خارجی در کار باشد.

منتقدان این نظریه می گویند که طرفداران این نظریه بیشتر اقتصاددانهای سیاسی هستند و اینها نمی توانند توضیح دهند که چرا افرادگاه در جنبش هایی شرکت می کنند که منافع آنها رابراورده نمی کندو مشارکت در آنها از نظر مادی به زیان آنها نیز هست. بنظر منتقدان این نظریه (انتخاب حسابگرانه) مسئله ماجراجویی افراد () و یاسود جمعی را تبیین نمی کند. اهداف بیشتر جنبش های اجتماعی جدید نظیر جنبش های زنان و محیط زیست خیر جمعی () است تا سود شخصی. اکثر جنبش های اجتماعی جدید منافع شخصی برای شرکت کنندگان به دنبال نمی آورند. تحقیقات تجربی و عملی نشان می دهد که اهداف ایدئولوژی جمعی بر محاسبات متکی بر منافع و سود شخصی برتری دارد.

علل و عوامل ظهور جنبش‌های اسلامی معاصر:

بحث‌های نظری

قبل از پرداختن به تحلیل اخوان المسلمین و سیر تحول آن در مصر و جهان عرب و ظهور گرایش‌های رادیکال در اخوان المسلمین، لازم است بحث کوتاهی در مورد علل و عوامل ظهور جنبش‌های اسلامی از دیدگاه‌های مختلف داشته باشیم. در رابطه با ظهور جنبش‌های اجتماعی و پیوستن افراد به این جنبش‌ها و دست زدن به اقدامات جمعی جهت رسیدن به اهداف خاص نظریات گوناگونی در غرب مطرح شده است. از آنجا که جنبش‌های اسلامی قرن ۲۰ و یا بنیادگرایی اسلامی نوعی جنبش اجتماعی (با رنگ و ماهیت دینی) بحساب می‌آیند، در این قسمت چند نظریه خاص مربوط به جنبش‌های اجتماعی ارائه می‌دهیم. در رابطه با ظهور جنبش‌های اجتماعی دو نظریه اقدام جمعی و نظریه انتخاب حسابگرانه و

در رابطه با جنبش‌های اسلامی دو نظریه **تجدیدحیات اسلامی و نظریه ادواری** از اهمیت بسزایی برخوردارند

۱: نظریه اقدام جمعی (collective action theory)

این نظریه بدنبال اعتراضات گسترده دانشجویی و جوانان در ۱۹۶۸ در آمریکا و فرانسه پیدا شد. عده‌ای بر آن شدند که علل مشارکت جوانان در جنبش‌های اجتماعی و درگیر شدن آنها در اقدام جمعی خشونت بار را تبیین کنند. این نظریه از سوی تد رابرت گر () مطرح شد و در کتاب او تحت عنوان چرا انسانها شورش می‌کنند بحث شد. اساس نظرگر بر محرومیت نسبی () استوار بود. به نظر او محرومیت نسبی زمانی بوجود می‌آید که میان انتظارات افراد و توان آنها برای رسیدن به این انتظارات و برآوردن آنها تناسب وجود نداشته باشد.

یعنی زمانی که افراد برای برآوردن انتظارات خود (چه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) دارای توان کافی نباشند احساس

محرومیت نسبی می‌کنند. این محرومیت نسبی باعث احساس سرخوردگی و توسل به خشونت () می‌شود و اقدام سیاسی و شرکت افراد در اقدامات جمعی و خشونت بار را بدنبال می‌آورد. البته مسالمت

شیخ محمد عبده

شیخ محمد عبده مهمترین شاگرد و پیرو سید جمال به حساب می‌آید. سید جمال او را در جریان اقامت خود در مصر تحت تاثیر قرار داد. تحت تاثیر اندیشه‌های سید جمال بود که محمد عبده از انزوا طلبی ناشی از تعلیمات دانشگاه الازهر خارج شد. محمد عبده در مورد این تاثیرگذاری گفته است: «سید جمال به من حیاتی بخشید که من در آن با حضرت محمد، ابراهیم، موسی، عیسی، اولیا و قدسیان شریک هستم». او بر خلاف سید جمال یک اصلاح طلب بود تا انقلابی. از معدود نشانه‌های درگیری او در سیاست حمایت از قیام اعرابی پاشا در مصر بود. به همین خاطر پس از شکست قیام در ۱۸۸۲ به سه سال تبعید محکوم و ابتدا به بیروت و سپس به پاریس رفت و در آنجا به انتشار عروه الوثقی با سید جمال همکاری کرد. پس از تعطیلی نشریه به بیروت بازگشت و دیگر سید جمال را تا پایان عمر خود ندید. او سالهای مدیدی را به اندیشه‌های اصلاحی اختصاص داد و کتاب رساله التوحید نشانه اندیشه‌های اصلاحی او است. محمد عبده برای مدتی عضو شورای مشورتی خدیو مصر و نیز مفتی این کشور بود.

اندیشه‌های اصلاحی عبده

اندیشه اصلاحی عبده در سه زمینه مطرح شد:

در دانشگاه الازهر: از طریق ارائه دروس جدید علمی و تعیین یک شورای اداری برای آن. دروسی نظیر جبرو حساب اجباری شد و تاریخ و جغرافیا در برنامه آن گنجانده شد.

در دادگاه‌های شرع: به هنگامی که در مقام مفتی مصر قرار داشت از طریق اصلاح کار دادگاهها، قوانین و مقررات دست و پاگیر را از میان برداشت.

دراوقاف مصر: اقدامات اصلاحی محمد عبده باعث شد طبقات جدید مصر به اسلام گرایش پیدا کنند. از نظر عبده مسلمانان ابتدا باید آگاهی اجتماعی و دینی خود را افزایش دهند و آنگاه به جنگ استعمار بروند. از دیدگاه او نخست باید ارتجاع وطنی را از بین برد. از نظر عبده عقل باید ملاک شناخت تمامی احکام دین باشد و ایمان در صورتی درست است که بر عقل استوار باشد. علت جمود فکری در اسلام یکی افراط عقل‌گرایان بود و دیگری واکنش حکام مخالف عقل‌گرائی و طرفدار تقلید کورکورانه. عبده راه جلوگیری فرض مخالفت اسلام با ترقی و پیشرفت و نیز به هم خوردن جامعه مصر را احیاء فکر

دینی می دانست و می گفت که اولین هدف ما باید رها شدن از قید تقلید و درک دین به شیوه گذشتگان صدر اسلام باشد. این کار از طریق درک منابع اولیه اسلامی و قراردادن عقل به عنوان ترازوی سنجش صورت می گرفت. از نظر او اگر روشنفکران غرب گرا، اسلام و تاریخ و قرآن را به درستی درک کنند، پی می برند که اندیشه های اصلاح طلبانه غرب همه در اسلام وجود دارد.

به طور مثال می گفت که اصل فایده که اندیشه بن‌تام متفکر فیلسوف انگلیسی بود، در اسلام تحت اصل مصلحت جوئی وجود دارد و یا اینکه "دمکراسی" در اسلام تحت عنوان "شورا" دیده می شود. افکار عمومی نیز در واقع همان اجماع در اسلام است. از نظراو باب اجتهاد که از زمان ابن حنبل مسدود شده بود باید باز شود.

عبده برای تطبیق شریعت اسلام با اوضاع و احوال جهان امروز دو روش داشت:

استصلاح: یعنی اینکه می شود برخی قوائد دینی را به صلاح مسلمانان نادیده گرفت و با مسایل جدید تطبیق داد.

تلفیق: یعنی آمیختن احکام مذاهب چهارگانه (شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی) در حل مسائل اجتماعی. او در زندگی شخصی نیز دو روش اصلاحی تساهل را در پیش گرفت و به افکار شیعه به دیده مثبت می نگریست. در این راستا شرحی بر نهج البلاغه حضرت علی نوشت و ضمن تفسیر خطبه شقشقیه حضرت علی، مخالفت حضرت علی باشورای عصر را پذیرفت.

عبده و خلافت

محمد عبده به انتقال خلافت اسلامی از ترکهای عثمانی به اعراب اعتقاد داشت و به دلیل اینکه عثمانی ها در جمود فکری مسلمانان نقش داشتند با آنها مخالفت می ورزید. از نظر او ترکهای عثمانی دیرتر از سایرین اسلام رادک کردند و نمی خواستند مسلمانان از طریق درک روح اسلام به ماهیت آنها پی ببرند. بدین خاطر با وارد ساختن یاران خود در جرگه علما جمود فکری را باعث شدند. زبان عربی خلوص خود را از دست داد و تعادل عقل و ایمان به هم خورد. از نظر او اصلاحات عثمانی نیز ملهم از غرب بود، برای اصلاح شریعت باید اختیارات و وظایف دینی خلیفه را به او بازگرداند، ولی خلیفه باید از سیاست بپرهیزد. بدین ترتیب سنی ها همه دارای یک خلیفه خواهند بود ولی ملتهای جدا

در رهبری خانواده و امامت جماعت برابر هستند. وی علی رغم مخالفت شدید با شیعه انتقادات آنها را قبول داشت و به نحوه انتخاب ابوبکر که با همه مشورت نشد و نیز انتخاب عمر که انتصابی بود انتقاد داشت. اینها در واقع نشان میدهد که رشیدرضا انتقادات شیعه را می پذیرفت. میان اندیشه های رشید رضا و افکار امام خمینی در مسایل حکومت و در واقع قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران شباهتهایی وجود دارد.

انحلال خلافت در ۱۹۲۴ انتشار کتاب عبدالرزاق و طرح اندیشه های رشیدرضا مصر را به کانون بحث و مجادلات گوناگون پیرامون آینده خلافت و اسلام تبدیل کرد.

گذشته از این سالها (دهه ۱۹۲۰) اندیشه های ناسیونالیستی (حزب و فد) و جریانات غربگرا و لیبرال در صحنه مصر مطرح شده بود. برخی جریانها بر نفی اسلام و نیز زیانبار بودن مذهب برای جامعه مصر تاکید کردند و به ستایش از تمدن فرعونی قبل از اسلام مصر و لزوم بازگشت به آن سخن میگفتند. در این اوضاع و احوال بود که گروهی از مسلمانان بر طرح اسلام بعنوان یک نظام کامل و شامل تاکید می ورزیدند. گروههایی نظیر جمعیت الشبان المسلمین در ۱۹۲۷ و اخوان المسلمین در ۱۹۲۸ سرآغاز فعالیت و خیزش جنبشهای اسلامی جدید در قرن بیستم بشمار می آید.

امام یحیی رهبر مذهبی و سیاسی یمنی‌ها مناسب خلیفه بود، چون هم قریشی بود، هم فقیه بود و هم کفایت داشت اما پذیرش او را به بیعت مردم حجاز موکول می‌کرد. رشید رضا میگوید چون اوشیعه زیدی بود مشکل بود که مسلمانان از او اطاعت کنند. بنابراین می‌گوید فرد آرمانی برای خلافت وجود ندارد. در مورد محل خلافت هم میگوید استانبول (قسطنطنیه) و حجاز برای این مسأله مناسب نیست. بنظر او ترکیه و حجاز برای احیاء اسلام باید با هم همکاری کنند. ترکیه تجهیزات نظامی کافی دارند در برابر بلشویسم و هرج و مرج می‌ایستند و اعراب شبه جزیره نیز اهل اسلام بوده و زبان عربی داشتند. اما هیچ کدام اینها علاقه‌ای به این کار نداشتند. راه حل این است که خلافت میان ترکیه و حجاز، یعنی در موصل جایی که عربها و ترکها با هم زندگی میکنند بر پا شود. موصل محل آشتی و وصل است. رشیدرضا می‌گوید بهتر است دانشگاهی برای تربیت خلیفه تاسیس شود. رشیدرضا سپس به موانع موجود بر سر راه ایجاد خلافت سنی می‌پردازد و در پایان احیاء خلافت سنتی را غیر ممکن می‌داند و در جستجوی جایگزین آن برمی‌آید.

حکومت اسلامی :

در اینجا است که حکومت اسلامی بجای خلافت مطرح میشود. در طرح حکومت اسلامی، مسایل و شرایط مدرن مورد لزوم حکومت از سوی رشیدرضا پذیرفته شده است. در طرح حکومت اسلامی موردنظر رشیدرضا حاکمیت مردم پذیرفته شده و امکان وضع قوانین از سوی بشر مورد تأکید قرار گرفته است. اگر اصل شورا رعایت شود و حق طغیان برسمیت شناخته شود این حاکمیت، حاکمیت مردمی و دموکراسی است. بهر حال از نظر رشید علماء باید ناظر امور باشند. وی نقش علمای ایران در جنبش تنباکو را می‌ستاید و معتقد است که علماء سنی نیز باید در سیاست مداخله کنند. از نظر او همچنین شریعت باید مبنای قانونگذاری باشد. رشیدرضا ضرورت اجتهاد را می‌پذیرد و میگوید مصلحت عمومی باید در قانونگذاری رعایت شود. اصول کلی توسط قانون اساسی ملهم از قرآن و سنت و تجربه خلفای راشدین تنظیم می‌شود. اهل حل و عقد قوی‌ترین گروه حکومت هستند و قوانین عرفی تابع قوانین شرعی است. در صورت تضاد میان این دو قانون، شرع الویت دارد. خلیفه از میان نمایندگان همه مسلمانان از میان فقهای عالیقدر انتخاب می‌شود اما لازم نیست در سیاست یا فنون نظامی وارد باشد او یک حاکم دنیوی نیست و رهبر همه مسلمانان چه سنی و چه شیعه است مردم تا وقتی از او اطاعت میکنند که طبق اسلام عمل کند در غیر اینصورت مردم از طریق نمایندگان خود با او مخالفت خواهند کرد. در حکومت اسلامی اقلیتها دارای اهمیت هستند و زنان با مردان در همه امور جز

خواهند داشت. بدین گونه او هم به امت اعتقاد داشت و هم ملت را می‌پذیرفت. در زندگی نیز به میهن پرستی گرایش داشت و ملت مصر را می‌ستود و مسیحیان مصری یعنی قبطیان را محترم می‌شمرد.

نهضت‌های اسلامی سیاسی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰

همزمان با دورانی که اندیشمندان انقلابی و اصلاح طلب تجدید حیات اسلامی نظیر سید جمال و محمد عبده به تبلیغ و گسترش حرکت‌های

سیاسی و فکری خود مشغول بودند نهضت‌های گسترده سیاسی، نظامی و فکری متعددی علیه قدرتهای استعماری در جهان اسلام بوقوع پیوست. بدین خاطر قبل از بحث پیرامون بحران خلافت و اندیشه های رشیدرضا و علی عبدالرازق که در نیمه اول قرن بیست می‌زیستند لازم است تحلیلی مختصر پیرامون این نهضت‌های سیاسی ارائه شود. در این میان نهضت مهدویت در سودان و همچنین قیام سنوسی در جنبش سنوسیسه در شمال آفریقا (لیبی) از اهمیت بسزایی برخوردار است.

جنبش مهدویت در سودان

اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی سودان در نیمه دوم قرن ۱۹ منجر به ظهور جنبش مهدویت در این سرزمین شد. در ۱۸۲۱ محمد علی پاشا سلطان مصر سودان را به امید یافتن طلا فتح کرد و از آن به بعد سودان منبع تأمین بودجه و اخذ مالیات برای مصرها شد. از دهه ۱۸۵۰ به بعد تجارت و برده داری در سودان رونق گرفت و خارجیان زیادی در آن ساکن شدند. در اثر گسترش قدرت خارجی ها اقتدار حکام محلی کاهش یافت. اسلام بیشتر از طریق مصر وارد سودان شد ولی رنگ و جلای صوفیانه پیدا کرد و به موهومات آغشته شد. موقعیت مقامات مذهبی سنتی سودان یا فقیها (فقیه، فقیر، درویش) از سوی تحصیل کردگان الازهر مورد تهدید قرار گرفت و خصومت میان فقها با شخصیت های مذهبی جدید افزایش یافت. در ۱۸۷۰ وضع مردم سودان رو به وخامت گذاشت. خدیو مصر مالیاتها را در سودان افزایش داد و این اقدام منجر به شیوع گرسنگی و قحطی شد. نارضایتی از حکومت مصر که تحت سلطه انگلستان بود، تنها جنبه مالی نداشت، بلکه مذهبی هم بود از آنجا که در آن دوران فقیها بردگی را در اسلام جایز می‌دانستند، الغاء بردگی از سوی بریتانیا نوعی توهین به اسلام قلمداد شد.

ویژگی‌های حکومت اسلامی آینده

مبانی خلافت در اسلام: رشید رضا بر وجوب خلافت براساس شرع اعتقاد داشت و نه بر اساس عقل (نظر معتزله). رشید رضا برای اثبات نظرات خود از حدیث و اجماع دلیل می‌آورد و نه از قرآن. او شرایط واقعی خلیفه را از قول امام محمد غزالی، ماوردی، ایجی و تفتازانی ذکر می‌کرد تا نشان دهد که خلافت در طول تاریخ دچار انحراف شده است. رشیدرضا دو نوع خلافت را در نظر می‌گرفت:

الف: خلافت آرمانی (که در عصر خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز وجود داشت)

ب: خلافت بالفعل (که بقیه خلفاء بودند و شرایط لازم را نداشتند).

او خلافت بالفعل را امره الضروره مینامد که باید تحمل شود چون همه شرایط همانند قریشی بودن، عدالت و کفایت در خلیفه نیست. ن"التغلب بالقوه" امامت استبدادی میدانست که بر اساس زور استوار بود و اصل خانوادگی و قبیله ای داشت. رشید رضا میگوید باید وع دیگر خلافت بالفعل را از هر دو نوع خلیفه (امامت) اطاعت کرد زیرا اگر اولی نباشد هرج و مرج می‌آید و دومی هم.

(التغلب بالقوه) از روی ناچاری است (الضرورات تبیح المحضورات). رشیدرضا تحقق طغیان مردم علیه خلیفه را به بحث می‌گذارد و میگوید باید سود این کار به زبان آن بچربد. ولی اهل حل و عقد باید در مورد طغیان تصمیم بگیرند. رشید رضا معتقد بود که فساد علماء و دست نشاندگی آنان یکی از علل و عوامل تبدیل خلافت از آرمانی به بالفعل بوده است. این علماء وابسته باعث کج روی خلافت و حامی آن میشوند و بیداد و ستم و جور را مشیت الهی توصیف می‌کنند. رشید رضا اقدام ترکها برای برانداختن خلافت را نوعی طغیان میدانست.

تضاد میان نظریه خلافت و عمل خلفاء (بحث موانع اعاده خلافت):

رشید رضا سپس در مورد فرد مناسب بعنوان خلیفه، شهرمناسب بعنوان محل خلافت سخن می‌گوید. او شریف حسین را که پس از انحلال خلافت در ۱۹۲۴ خود را خلیفه خوانده بود مناسب خلافت نمیدانست و میگفت او مستبد و طرفدار انگلستان و مخالف اصلاح طلبی است. (از شریف حسین تنها تعدادی در عراق و اردن و حجاز حمایت کردند) رشید رضا با نامزدی ترکهای عثمانی بعنوان خلیفه مخالفت کرد چون ترکها مخالف خلافت بودند. او در مورد مصری ها هم سکوت کرد. بنظر رشید رضا

در یک چنین اوضاع و احوالی، محمد احمد که از روحانیون مسلمان سودان بود، ادعای مهدویت کرد (۱۸۹۶-۱۸۸۵) و علیه قدرت حاکم انگلستان و مصر قیام نمود. نیروهای متعددی از قبایل گرفته تا فقی ها و برده فروشان در اطراف مهدی گرد آمدند. محمد احمد تا ۱۸۸۵ اکثر مناطق سودان را فتح کرد و خارطوم را به تصرف در آورد. در جنگ مشهوری، وی و پیروانش موفق شدند برای اولین بار در تاریخ اسلام معاصر نیروهای ارتش انگلستان تحت رهبری ژنرال گوردن را شکست بدهند. بعد از مرگ مهدی حکومت سودان بدست خلیفه اش عبدالله ابن محمد العتایشی افتاد که تا ۱۸۹۸ در سودان حکمرانی کرد و در آن سال ارتش انگلستان مجدداً سودان را فتح کرد. هدف نهضت المهدی استقرار حکومت اسلام مبتنی بر قرآن و سنت پیامبر بود. او بر توحید تاکید داشت و با شرک مبارزه کرد. او در پی اعاده شکوه و اقتدار گذشته اسلام بود. جنبش مهدویت براساس روش طریقه (یک روش صوفیانه) سازماندهی شده بود و رابطه میان المهدی و پیروان او رابطه مرید با مراد و تبعیت از او بود.

اصل هجرت و جهاد در جنبش مهدویت نقش داشت و مهدی مردم را به مهاجرت بسوی خویش دعوت میکرد. او می‌گفت جهاد در حال حاضر از رفتن به حج واجب تر است زیرا اهمیت بیشتری از آن دارد. او پس از ادعای مهدویت به روسای قبایل و رهبران مذهبی نامه نوشت و اظهار کرد که پیامبر در خواب به او گفته است که مهدی موعود (عج. ...) است و مردم باید بسوی او هجرت کرده و در جهاد شرکت جویند و در این رابطه به آیات قرآنی نظیر الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله ... تکیه می‌کرد.

از نظر مهدی، دشمنان اصلی او ترکها و علمای درباری و کارگزاران متعصب الازهر بودند. به ادعای مهدی توطئه اروپا پشت سر این گروهها وجود داشت و راه نجات از این توطئه ها پیروی از دین و سنت پیامبر بود. سنت و کتاب براساس توطئه اروپا متروک شد و دین کنار گذاشته شد. بدعت گسترش یافت و حرام، حلال گردید و بالعکس.

مهدی مدعی بود که هر کس او را بعنوان مهدی نپذیرد کافر است. او کشتن مصریانی را که او را دروغگو خواندند واجب می‌دانست و بویژه مردم را علیه عثمانیها به قیام واداشت و ظلم و ستم ترکهای عثمانی برسودان را بر می‌شمرد. مهدی به پادشاهان و رهبران سایر قبایل نامه نوشته و دعوت خود را توضیح داد و از آنها خواست او را برسمیت بشناسند. او از جمله به اتیوپی نامه نوشت و خدیو مصر را از توطئه کفار و علماء سوء برحذر داشت و از او خواست تا دعوت او را بپذیرد و در ریشه کن کردن کافران با او همدست شود و گرنه به مصر لشکر کشیده و او را شکست میدهد.

مخالفت علماء با مهدویت

سلطان عبدالحمید عثمانی علیه مهدی اعلامیه‌هایی در همه جا صادر کرد و علماء الازهر نیز علیه او اعلامیه دادند. برخی علماء سودان نیز در رد او رسائلی نوشتند. از جمله آنها شیخ احمد الازهری ابن اسماعیل مفتی غرب سودان در ۱۸۸۲ رساله‌ای در رد مهدویت نوشت و گفت محمد احمد، مهدی موعود واقعی نیست. شکیب القاضی مفتی دادگاه استیناف خارطوم در رساله‌ای تحت عنوان رساله فی بطلان دعوه محمد احمد المهدی گفت او یک شورشی بیش نیست که علیه حکومت قانونی سلطان قیام کرده و بنابراین جنگ با او جایز است. او اعلام کرد که محمد احمد همان مهدی موعود نیست و با ذکر آیاتی از قرآن گفت که مسلمانان نباید علیه سلطان عثمانی قیام کنند حتی اگر سلطان جابر و ظالم باشد. بر عکس مسلمانان باید در رکاب سلطان جابر با دشمنان اسلام بچنگند. او از پیروان مهدی خواست توبه کنند و دست از او بردارند. مهدی به امین الضریح مفتی شرق سودان در رابطه با کتاب او علیه خود نامه‌ای نوشت و به همه دعای او پاسخ داد. مهدی اعلام کرد که عده زیادی به او گرویده‌اند و از آن میان تأکید کرد که سید جمال الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده از او حمایت می‌کنند. بطور کلی جنبش مهدویت در سودان باعث بروز احساسات ملی سودانی‌ها و برانگیختن ناسیونالیسم سودانی شد. تمامی مسلمانان از جمله ایرانیان، هندیها و دیگران از پیروزی او بر کفار انگلیس شادمان شدند.

پیروان مهدی بعدها تعالیم او را دنبال کردند. در حال حاضر حزب امت در سودان تحت رهبری صادق المهدی یکی از نوادگان المهدی در سیاست سودان فعالیت میکند.

جنبش سنوسییه در شمال افریقا

نهضت سنوسییه نیز همانند مهدویت ریشه‌های مذهبی و نیز ساختارهای اجتماعی متکی بر طریقه تصوف داشت. سنوسی‌ها در طول قرن ۱۹ تشکیلات مذهبی و نیز اداره امور لیبی و نواحی مجاور را بعهده داشتند. گرچه حکومت لیبی در دست ترکان عثمانی بود اما سطره حکومت بیشتر در نواحی ساحلی بود و نواحی داخلی در کنترل بومی‌ها بود. سنوسی‌ها در قبایل بدوی لیبی نفوذ فراوان داشتند.

نظام سنوسی در واقع واسطه میان عثمانی‌ها و قبایل بود. یعنی گاهی هم در برابر عثمانیها می‌ایستاد و هم از قدرتگیری قبایل جلوگیری می‌کرد. پایه گذار نهضت سنوسی (سید محمد ابن علی سنوسی)

ندارد. بنظر علی عبدالرازق در هیچ کجای قرآن به خلافت بعنوان یک نهاد سیاسی خاص اشاره نشده است. بنظر او حتی ایه شریفه *اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم* نیز به لزوم خلافت اشاره نمی‌کند. حدیث *من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیه* (هرکس بمیرد و بیعت نکرده باشد به شیوه جاهلیت مرده است) لزوم خلافت را بعنوان یک نهاد سیاسی که ریشه الهی دارد نشان نمیدهد.

علی عبدالرازق می‌گفت: بنابراین باتوجه به آیه ما فرطنافی الکتاب من شی (مساله‌ای نیست که در قرآن نگفته گذاشته باشیم) از آنجا که مساله خلافت و لزوم آن بعنوان یک نهاد سیاسی الهی در قرآن نیامده است، پس خلافت واجب نیست. بنظر عبدالرازق کارهای سیاسی پیامبر اسلام (ص) در حد ادراه امور و پیشبرد اسلام بود و حکومت‌های بعد از خلفای راشدین بنابر ضروریات روز بر پاشد و نه بعنوان یک اصل قرآنی و الهی. به گفته علی عبدالرازق اصل اجماع در مورد خلیفه نیز تنها در مورد خلفای راشدین اعمال شد و بقیه خلفا با زور سر نیزه از مردم بیعت گرفتند. نظریات علی عبدالرازق مورد حمله شدید فقها و مسلمانان سنتی قرار گرفت. آنها می‌گفتند حکومت و خلافت یک اصل قرآنی است. دانشگاه الازهر علی عبدالرازق را بلشویک (کمونیست) خواند و او را در مصر به محاکمه کشاند و از تمامی مناصب خود عزل کرد. عبدالرازق گفته بود که حکومت ضرورت زندگی مسلمانان است و مسلمانان می‌توانند هر نوع حکومتی را برای خود برگزینند حتی اگر بلشویکی باشد. او در واقع به مساله آزادی رای مردم و احترام به آنان اشاره داشت و نه به بر حق بودن کمونیسم.

محمد رشید رضا و خلافت (حکومت اسلامی)

از آنجا که اقبال، علمای الازهر و عبدالرازق، خلافت را یک امر مبتنی بر شرع می‌دانست رشید رضا پیش از الغاء خلافت کتاب مهم

الخلافه و الامامه العظمی را نوشت و در آن به تعارض میان ناسیونالیسم عرب و خلافت دینی اشاره کرد. رشید رضا سه بحث در کتبخود مطرح کرد:

مبانی خلافت در اسلام

تضاد میان نظریه خلافت و عمل خلفاء سنی

بود که پیروان او را اخوان میخواندند. در ۱۹۰۱، احمد الشریف رهبری نهضت سنوسی را به عهده گرفت. لیبی در اوایل قرن ۲۰ به اشغال نیروهای ایتالیایی درآمد. ایتالیا در واقع منافع تجاری زیادی در لیبی داشت. ایتالیایی‌ها گمان می‌کردند اهالی عرب لیبی در برابر ترک‌های عثمانی از ایتالیا حمایت خواهند کرد چون انقلاب ۱۹۰۸ ترک‌های جوان در عثمانی، خصومت میان عرب‌ها و ترک‌ها را گسترش داده بود. گرچه مردم لیبی با اصلاحات (تنظیمات) در عثمانی از سوی سلاطین مخالف بودند اما با خلع سلطان نیز که (در ۱۹۰۹ روی داد) توافق نداشتند. دولت عثمانی درصدد بود برای جلوگیری از سلطه ایتالیا و آلمان در لیبی اقدام کند که ایتالیایی‌ها با ۶۰ هزار نیرو شهرهای ساحلی لیبی را در ۱۹۱۲ اشغال کردند. با این همه آنها نتوانستند از شهرهای ساحلی فراتر روند و قادر نبودند نیروی ۷ هزار نفری عثمانی را کاملا شکست دهند. برخلاف انتظار ایتالیایی‌ها، رزمندگان سنوسی به حمایت از ترک‌های عثمانی بپاخاستند و علیه کفار ایتالیایی اعلام جهاد کردند. سید احمد الشریف رهبر سنوسی‌ها (۱۹۳۳-۱۸۷۳) و موسس سنوسیه، علیه ایتالیا اعلام جهاد داد و اعلامیه جهاد او در مجلات مصری انتشار یافت. او با استناد به آیات قرآن و احادیث پیامبر تمامی مسلمانان را به جهاد دعوت کرد و گفت هر کس از جهاد امتناع کند، کافر است. از نظر سنوسیه، باید کافران متجاوز را سرکوب و زندگی را بر آنها سخت کرد. گرچه جهاد واجب کفایی است اما در زمان حمله دشمن واجب عینی میشود. اگر کسی از جهاد سرباز زند مسلمان نیست. حرکت سنوسی‌ها در جهان اسلام انعکاس فراوان یافت.

امپراطوری عثمانی (ترک‌های جوان) پس از شکست در جنگ‌های بالکان در سال ۱۹۱۲ پیمان صلح لوزان را با ایتالیا امضاء کرد و لیبی را به ایتالیایی‌ها واگذار کرد. علی‌رغم این پیمان انور بیگ فرمانده ترک‌های عثمانی در لیبی از سید احمد الشریف رهبر سنوسیه‌ها خواست بنام سلطان محمد پنجم پادشاه عثمانی به جنگ با ایتالیا ادامه دهد. بدین ترتیب جنگ‌های چریکی میان ایتالیایی‌ها و سنوسی‌ها آغاز شد و ایتالیا نتوانست شهرهای دور از ساحل را اشغال کند. بدلیل اختلافات بعدی میان ترک‌ها و احمد الشریف عثمانی‌ها لیبی (سیرنائیکا) را ترک کردند و سنوسی‌ها را در برابر ایتالیا تنها گذاشتند. قبایل پراکنده لیبی علیه دشمن خود، ایتالیا با یکدیگر متحد شدند. احمد الشریف رهبر سنوسیه‌ها رساله جهاد خود را منتشر کرد و از مسلمانان لیبی، تونس و مناطق دیگر خواست به جهاد بپیوندند. او در رساله جهاد خود خطاب به مسلمانان گفته بود چگونه صلیب‌ها را می‌پذیرند، آنهایی که مسجد و محراب را خراب می‌کنند. نباید به سخنان مسلمان‌نماهای تسلیم طلب گوش داد، آنها دشمنان ما را یاری میدهند. یک لشکر ایتالیا در آوریل ۱۹۱۵ از سنوسیه‌ها شکست خورد و سنوسیه بربخشهایی از لیبی از جمله تریپولی (طرابلس کنونی) مسلط شدند. در جریان جنگ جهانی اول سنوسی‌ها به کمک ترک‌ها

حمایت کرد و از لغو خلافت چیزی نگفت. اما اقبال بهر حال نماینده گرایش اصولی و عمده مسلمانان هند بشمار نمیرفت. اقبال در واقع الغاء خلافت را قبول کرد و همان دلایل مجلس ملی ترکیه را دایر بر مخالفت ایرانی‌ها، اعراب، افغانها و سایرین با خلافت عثمانی را پذیرفت. اقبال شرط قریشی بودن برای خلیفه را قبول نداشت و از قاضی ابوبکر باقلانی (۴۰۳) و ابن خلدون نقل می‌کرد که میگفتند قدرت قریش از بین رفته است و بنابراین نیرومندترین مرد باید خلیفه شود.

مصر: انعکاس انحلال خلافت در مصر بیشتر از سایر نقاط جهان اسلام بود. در قاهره بدنال الغاء خلافت اجلاسی پیرامون این مساله به ریاست شیخ محمد ابوالفضل جیزاوی رئیس دانشگاه الازهر و مصطفی المرافی رئیس محاکم عالی شرع و نماینده مذاهب اهل تسنن بر پاشد. بنظر آنها خلیفه یا امام، نایب پیامبر در حفظ شرع و اجرا احکام و اداره امور مردم می‌باشد. اما گفته نشده که این ریاست جنبه الهی دارد. وفاداران به خلیفه مخلوع عثمانی و طرفداران اطاعت از او مورد انتقاد قرار گرفتند. انتقاد آنها به عرب نبودن ترک‌ها و خلیفه نبود بلکه میگفتند که سوگند بیعت به خلیفه بی اعتبار است، چون خلیفه عثمانی فاقد قدرت مادی و معنوی خلافت است. گفته شد که برای آینده خلافت بایدکنگره ای بر پا شود، آنها هم نه صرفا بر طبق معتقدات اسلامی، بلکه بر طبق شکل حکومت‌های فعلی مسلمانان. این اجلاس انحلال خلافت را یک عمل انجام شده تلقی کرد.

در مصر در رابطه با انحلال خلافت نظریات دیگری نیز مطرح شد. در پی انحلال خلافت دو اندیشمند مسلمان مصری در این باره اظهار نظر کردند. اولی علی عبدالرزاق بود که اصولا وجود خلافت را بعنوان یک نهاد سیاسی اسلامی و قرآنی منکر شد و دومی محمد رشید رضا که بر خلاف عبدالرزاق خلافت را یک پدیده شرعی می‌دانست و در رابطه با آن و وجود آن سخن گفت. در اینجا ما در ابتدا نظریات عبدالرزاق و سپس اندیشه‌های رشید رضا پیرامون خلافت و حکومت اسلامی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

علی عبدالرزاق و کتاب الاسلام و اصول الحکم

علی عبدالرازق یکی از اندیشمندان مصری بود که درس فقه و الهیات را در دانشگاه الازهر فرا گرفته بود و برای مدتی نیز دروس مدرن را در دانشگاه اسکسford انگلستان دنبال کرده بود. او مدتها در مناصب عالی قضاوت مصر مشغول بکار بود. علی عبدالرزاق درگرمای بحث و جنجالها پیرامون خلافت و انحلال آن کتابی تحت عنوان اسلام و اصل حکومت (الاسلام و اصول الحکم) نوشت و در آن این نظریه مهم را مطرح کرد که خلافت بعنوان یک نهاد سیاسی اصولا بنیانی در قرآن و سنت و اجماع

انعکاس الغاء خلافت

ناسیونالیست‌های عرب از انحلال خلافت شادمان شدند چون خلافت را خاص خود می دانستند و مخالف سلطه ترکیه بودند. بنظر آنها خلافت ترکیه، پوششی برای پیشبرد سیاست‌های پان تورا نیسم و پان ترکیسم بود. از جمله این اعراب، عبدالرحمن کواکبی اندیشمند مسلمان بود که در کتاب ام القری مساله خلافت عرب رامطرح کرد. نجیب عازوری یکی از رهبران نهضت بیداری عرب و نویسنده کتاب بیداری امت عرب (یقضه العرب) نیز از این امر استقبال کرد. در جهان عرب تنها دانشگاه الازهر و رشید رضا با انحلال خلافت مخالفت کردند. اکثریت مخالفان انحلال خلافت بسیار ناراحت شدند. در این خصوص از فقها می توان نام برد. عده ای از آنان در ۱۹۲۴ اعلام کردند که علی رغم تصمیم مجلس ملی ترکیه، آنان همچنان از خلیفه حمایت می کنند. در اینجا انعکاس این بحران را در هند و مصر مورد بررسی قرار می دهیم .

هند : مسلمانان هند که تعدادشان به ۷۰ میلیون بالغ می شد به خلافت عثمانی وفادار بودند. درطول قرن نوزدهم مسلمانان هند از خلیفه عثمانی در برابر اروپا حمایت میکردند. این تاثیر پذیری هندی ها از خلافت عثمانی به حدی بود که انگلیس در جریان قیام ۱۸۷۵ هندی ها علیه انگلستان، اطلاعیه ای از سلطان عثمانی گرفتند که در آن به مسلمانان هند توصیه شده بود که از انگلستان پیروی کنند. ادعای عبدالعزیز در اواسط قرن ۱۹ مبنی بر اینکه او خلیفه همه مسلمین جهان است مورد حمایت هندی ها قرا گرفت و در مساجد هند به نام عبدالعزیز خطبه خوانده می شد. در جریان جنگ جهانی اول رهبران مسلمان هند نظیر مولانا ابوالکلام آزاد، محمد علی و برادرش شوکت علی در پوشش طرفداری از عثمانی در واقع به جنگ انگلستان رفتند، زیرا در آن زمان انگلیس به توطئه چینی علیه عثمانی ها مشغول بود (مذاکرات شریف حسین - ماکماهون). انگلستان بخاطر دست داشتن در کشتار امریتسار و نیز تجزیه امپراطوری عثمانی مورد حمله مسلمانان قرار میگرفت .

در سال ۱۹۱۹ کنفرانسهای خلافت در سراسر هند به حمایت از عثمانی بر پاشد. یک کمیته نیز به رهبری محمد علی تشکیل شد. به همین گونه مسلمانان و هندوها تحت لوای مبارزات ضد انگلیسی و طرفداری از عثمانی باهم متحد شدند. اما پس از انحلال، در ۱۹۲۵ نهضت خلافت در هند اعلام کرد که توجه خود را به رفاه مسلمانان معطوف کرده و به همین خاطر دعوت برای شرکت در کنفرانس خلافت در مصر در ۱۹۲۶ را نپذیرفت. اقبال لاهوری فیلسوف و شاعر مسلمان هندی از ترکیه جدید

و آلمانها محاصره دریایی ایتالیا را درهم شکستند. سید احمد الشریف از اعلامیه جهاد سلطان عثمانی حمایت کرد و مصر را مورد حمله قرار داد .

در سال ۱۹۱۶ احمد الشریف از انگلستان شکست خورد و چون اهالی لیبی در جریان سالها نبرد خسته شدند تصمیم گرفت با ایتالیا و انگلستان وارد مذاکره شود. او قدرت را به پسر عموی خود محمد ادیسی سلطان بعدی لیبی واگذار کرد و خود به رهبری معنوی سنوسیها ادامه داد. در فاصله سالهای ۱۹۳۲-۱۹۱۷ ایتالیا حاکمیت سنوسیها را بر شهرهای داخلی لیبی به رسمیت شناخت و میان طرفین همزیستی وجود داشت. پس از روی کار آمدن فاشیسم و موسولینی در ایتالیا وضع دگرگون شد و فاشیستها این وضع را در لیبی نپذیرفتند. اصولا در این زمان رهبری جنگ را رهبران و روسای قبایل محلی یعنی اخوان بعهده داشتند تا خانواده سنوسی. فرمانده اصلی لشگرهای سنوسی را عمر مختار (۱۹۳۲-۱۸۹۲) بعهده داشت. ایتالیایی ها در ۱۹۳۲ آخرین مقاومت‌های مسلحانه سنوسی ها را در هم کوبیدند و عمر مختار را در ملاء عام بدار آویختند.

جنگ جهانی اول و اعلان جهاد علیه اروپاییان

پس از جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ دولت عثمانی به طرفداری از نیروهای متحدین بر علیه انگلستان و روسیه و فرانسه اعلان جنگ داد. بمنظور بسیج مسلمانان و شرکت آنها در جنگ علیه قدرتهای اروپایی، سلطان محمد پنجم در نوامبر ۱۹۱۴ طی یک فتوی علیه نیروهای سه گانه اعلان جهاد کرد. بر اساس این اعلامیه که به صورت پنج سوال مطرح شد اطاعت از سلطان و شرکت در جهاد یک واجب عینی قلمداد شده بود. سوالات پنج گانه و پاسخ به آنها بدین شرح بود :

سوال اول : اگر جهان اسلام از سوی دشمن مورد حمله قرار گیرد و پادشاه دستور بسیج دهد و به جهاد امر کند آیا بنا بر آیه انفروا اخفا و ثقلا و جاهدوا به اموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون جهاد بر همه مسلمانان واجب نیست ؟ پاسخ : آری واجب است.

سوال دوم : در حالیکه انگلستان، فرانسه، روسیه و متحدین آنها حمله علیه خلیفه اسلام را در سر دارند و می خواهند با حمله به امپراتوری عثمانی نور اسلام را خاموش سازند، آیا واجب نیست مسلمانان بر طبق اصول اسلامی جهاد علیه آنها دست به اقدام بزنند ؟ پاسخ : آری واجب است.

سوال سوم: در حالیکه رسیدن به هدف اسلام به شرکت مسلمان در جهاد بستگی دارد آیا فرمان نبرد مسلمان از سلطان مستوجب خشم و عذاب الهی نیست؟ پاسخ: چرا هست.

سوال چهارم: اگر دشمن، مسلمانان تحت سلطه خود را با تهدید مجبور به جنگ با اسلام کند آیا جنگ با اسلام بر آنها حرام نیست و اگر توجه نکنند مستوجب آتش جهنم نیستند؟ پاسخ: چرا هست.

سوال پنجم: اگر مسلمانان ساکن فرانسه، انگلستان، روسیه، صربستان و جاهای دیگر با امپراطوری عثمانی و متحدان آن (آلمان - اتریش) وارد جنگ شوند، شرکت آنها بر ضد خلیفه اسلام گناهی بزرگ نیست و موجب عذاب الهی نمی شود؟ پاسخ: چرا گناه است.

این دعوت به جهاد به همه مسلمانان مربوط می شد و نه به عثمانی ها تنها. اعلامیه جهاد به زبانهای عربی، فارسی، تاتاری، اردو و زبانهای دیگر هم ترجمه شد. اعلامیه هایی نیز خطاب به مسلمانان صادر شد. اکثر علماء مذهبی عثمانی از فتوای جهاد استقبال کردند. تنها در حجاز شریف حسین امیر مکه از آن حمایت نکرد و بهانه آورد که انگلستان بیش از حد قوی است و نمی شود علیه آن وارد جنگ شد.

عثمانیها به دروغ اعلام کردند که شریف حسین نیز از جهاد حمایت کرده است. آلمان و عثمانی در برلن، سوئیس و استانبول یک کمیته علماء برای تبلیغ جهاد تشکیل دادند و مسلمانان ساکن مستعمرات انگلستان و فرانسه را به شورش فراخواندند. این تبلیغات در اردوگاههای آلمان هم جریان داشت.

انگلستان و فرانسه در مقابل تلاش کردند این تبلیغات را خنثی سازند. در الجزایر رهبران حزب الطریقه و فقی ها با صدور اطلاعیه ای به تشویق فرانسه، اعلان جهاد عثمانی را امری ابلهانه خواندند و خواستار وفاداری مردم الجزایر به حکومت فرانسه شدند. در مصر و هند نیز فتوایی علیه جهاد عثمانی و به طرفداری از انگلستان صادر شد. علی رغم اینکه در گوشه و کنار جهان اسلام علماء مسلمان از جهاد حمایت کردند، اما هیچ حرکت ضد استعماری علیه فرانسه و انگلستان و به حمایت از ترکها صورت نگرفت.

البته عدم حمایت شریف حسین از جهاد بخاطر مذاکره محرمانه ای بود که بین او و مقامات انگلیس (ماکماهون) جریان داشت. برطبق این مذاکرات قرار شد شریف حسین اعراب را علیه عثمانی وارد جنگ کند و انگلستان نیز درمقابل پس از شکست عثمانی، حکومت سرزمینهای عرب را به او واگذار کند. این وعده به تحقق نپیوست.

بحران خلافت

امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۱۸ از ارتشهای فرانسه، انگلستان و نیروهای عرب متحد آنها شکست خورد و از هم پاشید. افسر

ارتش عثمانی تحت رهبری مصطفی آتاتورک موفق شدند هسته اصلی امپراطوری را درم قابل نیروهای اروپایی حفظ کنند و جمهوری ترکیه جدید را تشکیل دهند.

سرزمین های عربی امپراطوری عثمانی نیز میان رهبران عرب تقسیم شد و کشورهای عراق، اردن، سوریه، لبنان و عربستان در نتیجه آن تاسیس شدند.

نهاد خلافت تا سال ۱۹۲۴ باقی ماند اما آن سال مجلس ملی کبیر ترکیه طی صدور قانونی خلافت را ملغی اعلام کرد. در این دوران شور و شوق ناشی از نهضت تجدید دینی تحت رهبری سید جمال و محمد عبده فروکش کرده بود. بدنبال اعلام انحلال خلافت، بحثهای شدیدی پیرامون آن در جهان اسلام صورت گرفت. ناسیونالیسم ترک تحت رهبری آتاتورک با بقاء نهاد خلافت در تضاد بود. خلافت در اصل در دو مرحله برپیده شد. در مرحله نخست در نوامبر ۱۹۲۲ مجلس کبیر ملی ترکیه سلطنت را از خلافت جدا کرد. مقرر گردید که جمهوری جای سلطنت را بگیرد. سلطان وحیدالدین از مقام خلافت خلع شد و برادرش عبدالمجید بعنوان خلیفه مسلمین روی کار آورده شد. در مرحله دوم، همانطور که گفته شد مجلس کبیر ملی در ۱۹۲۴ خلافت را بطور کلی ملغی اعلام کرد. کمال پاشا (آتاتورک بعدی) رهبر ترکیه نوین در توجیه این اقدام گفته بود که مسلمانان از خلیفه عثمانی حمایت نمیکنند و تنها ترکها بار خلافت را بدوش می کشند و ایرانیها، افغانی ها و افریقایی ها بطور کلی خلیفه عثمانی را قبول نداشتند. مجلس ملی در سندی که بدنبال الغاء خلافت صادر کرد دلایل خود را برای این امر آشکار ساخت.